

اولین دیدار و آخرین دیدار من

با

فرامرزی

عبدالرحمن پارسا تویسرکانی

در سال ۱۳۰۷ من انشائی نوشته بودم که مورد تحسین استاد عبدالعظیم قریب و پسر عموم مایل تویسرکانی قرار گرفت ، مرحوم مایل که در تشویق هر صاحب استعدادی کوشا بود نامه‌ای به آقای عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام که آن ایام از روزنامه‌های معتبر تهران بود نوشت و از او خواست تا آن‌اشاره را چاپ کند و هنگامی که آن نامه را به من داد گفت اگر آقای خلیلی در دفترش نبود نامه را به آقای عبدالرحمن فرامرزی بده ، او نیز از دوستان من و سردبیر اقدام است .

موضوع انشاء داستانی بود که در مدارج القرائه نوشته شده و عبارت از این است که مردی پیشه‌اش دزدی بود و از راه بردن مال دیگران گذران میکرد روزی با پسرش به باغی رفت و بیابای درختی شد که میوه بچیند و به پسرش گفت اگر دیدی کسی بسوی ما مینگرد مرا خبرده که به دام نیفتم چون بیابای درخت برشد . پسر بانگ زد که یکی نظاره میکند دزد باشتاب از درخت فرود آمد و چون دید کسی نیست پسر را نکوهش کرد که چرا دروغ گفتی و کسی نمیبینم که ما را ببیند پسر گفت آنکه نظاره می نمود خداست که به هر کار واقف و بیناست و دزد باشنیدن این کنایه از دزدی سر باززد من این حکایت را علاوه از ترجمه بنظم هم آورده بودم و با هوس کودکانه‌ایکه نام من در روزنامه‌های برده شود به روزنامه اقدام آمدم و نامه را به آقای خلیلی دادم او خواند و چند بار با صدای جذاب و لهجه غلیظش آفرین گفت و نامه را به جوانی که کلاه پهلوی بسر و سبیل پرپشتی بر پشت لب داشت داد و گفت خیلی خوب است ، بدهید چاپش کنند این جوان آقای فرامرزی بود و پس از خواندن آن داستان دست مرا گرفت فشرده ، سالیانی از این پیش آمد گذشت من در انجمن ادبی حکیم نظامی راه یافتم و در این انجمن که از حیث کیفیت بر سایر انجمن‌های ادبی برتری داشت فرامرزی را دیدم که در تصحیح آثار نظامی گنجوی با استاد وحید دستگردی همکاری می کرد برتری این انجمن از آن جهت بود که علاوه از قرائت و خواندن آثار اعضاء انجمن یکی از متون فارسی نیز خوانده و تصحیح می شد که نمونه‌های آن خمسه نظامی و

بیاد روانشاد عبدالرحمن فرامرزی

دیوان جمال الدین اصفهانی و دیوان کمال الدین اسمعیل است و شاعران و دانشمندان نامداری در آن انجمن حضور می یافتند مانند عبرت نائینی - محیط طباطبائی - سعید نفیسی - اقبال آشتیانی - امیری فیروز کوهی - احمد اشتری - مجدالعلی بوستان - رهی معیری - محمد علی نجائی - گلچین معانی - صابر همدانی - سهیلی خوانساری - پرتوی بیضائی - بینش آقاوولی قویم الدوله ... از این تاریخ، معاشرت و الفت من با فرامرزی افزونی یافت تا آنجا که خود در شرح حالی که نوشته مرا از دوستان نزدیکش خوانده و غالباً در سفر و حضر باهم بودیم بویژه پس از شهریور ۱۳۲۰ که استاد در جمع روزنگاران در آمد - و من هم در مطبوعات قلمی میزدم ، هنگامی که ایران را ارتش های بیگانه اشغال یا آشغال کرده بودند فرامرزی مانند هر میهن خواهی بسیار ناراحت بود خاصه اینکه ارتش های خارجی در انتخابات دوره چهاردهم اعمال نفوذ کرده بودند و او نسبت بمجلس چهاردهم نظر خوشی نداشت و من هم بجرم !! همین احساسات زندانی و تبعید شده بودم یک قدر مشرک دیگر بین ما پیدا شده بود که ما را بیکدیگر نزدیک تر کرده بود : پس از تخلیه ایران از نیروی بیگانه ، عوارض آن تا چند سال بجا ماند : در برابر این عوارض که عبارت از تحریکات سیاسی که منجر به غوغای عوام و دسته بندی ها و هرج و مرج های سیاسی شده بود فرامرزی نمیتوانست خاموش بنشیند و کلک سحر آسای او داستان را از سر گرفت و آن قدر گفت و نوشت تا افق روشنی پیدا شد و با رستاخیز ملی مرداد بساطی که چیده بودند برچیده شد : بجرم می توان گفت که در آن محیط مفشوش که بقول حکیم سنائی گاورا بخندائی عامیان باور داشتند و نوح را به پیغمبری قبول نمیکردند و مریم اسیر افترا بود فرامرزی یک تنه کار صد مرد مبارز میکرد و کارش را باید فداکاری نام گذاشت او در روزنامه آتش بامضای «پیر سیاست» مقاله اول را مینوشت و من بامضای «گل آقا» مقاله دوم را و غالباً از بیم مأموران دولت وقت آواره بودیم و هر روز و عرش را در خانه یکی از آشنایان بسر میبردیم بخاطر دارم روزی با فرامرزی و آقایان میر اشرافی و معینیان و عباس فروتن و شیرزاد در فخر آباد در خانه یکی از وکلاء پناهنده شدیم : طولی نکشید که جیب های مأموران آن خانه را محاصره کردند و صاحبخانه عذر ما را خواست و ناگه در یکی از خانه های محله عرب ها بهدایت آقای شمس قنات آبادی رفتیم و آنروز در نهانی مقالات را نوشتیم بهر حال چون یاد گذشته



دکتر پیراسته فرامرزی - پارسا

ها ملال آوراست بهتر آن است بگذاریم و بگذریم ، خوشبختانه وضع آرام شد و دوستی من و فرامرزی روز بروز محکم تر گردید ، چند سفر با هم بجنوب و شمال رفتیم که طولانی تر آن هاسفرسی و یک روزه ما به شیراز بود ، هر دو میهمان دکتر پیراسته استنادار فارس بودیم دکتر پیراسته که میتوان گفت شخصیتی از اوممتاز تر استناداری فارس بخود ندیده بودمقدم فرامرزی را بسیار گرامی داشت زیرا فرامرزی حق تعلیم باو داشت و آنمرد حق شناس که در آزادی از چرخ سر می پیچید ، سرتسلیم و اطاعت در پیش فرامرزی فرود می آورد و من چنین حق شناسی از معلم ، جز از مرحوم عبدالحسین هژیر که در مقام وزارت دربار و نخست وزیری دست مرحوم فاضل تونی را می بوسید بیاد ندارم دو سال پس از این مسافرت ، مسافرت دیگری باتفاق فرامرزی و آقای نصراله اهورهوش بشیراز دست داد که ساده تر و کوتاه تر از مسافرت پیشین بود و استاد با شیرین سخنی ها و حسن محضر خویش وقت ما را خوش میداشت ، مخصوصاً شب ها با خواندن داستان هائی از نظامی با صدائی دلنشین ما را سرگرم الطاف خود می فرمود : فرامرزی گنجینه ای از امثال و حکایات عربی و فارسی بود او در زبان عربی و فارسی استاد مسلم بود و میتوان گفت در عربیت بجز عباس خلیلی که ایشان هم متأسفانه امسال در گذشتند همتا نداشت حسن محضر فرامرزی بحدی آموزنده و مفتنم بود که اگر محاضرات او را بنویسند کتابی مفید و پربها خواهد شد صراحت لهجه و دلیریش در طرح مسائل سیاسی اگر بی نظیر نبود کم نظیر بود و آنچه در دل داشت بزبان

فرامرز امروز در جلسه در راه دوریم صبح

دست و پا در راه در شهر شش صبح است

پای هنرگر

کلی ۱۲!

ایقان حرمم است از قطعی در در سطر

مرکز

سبب بعد از این که میتوانم
هوای حال ندارم پس از ناچار
تعمیرم فرامرز

می آورد بی ملاحظه گی وی پروایش در گفتن و نوشتن منحصر بخود او بود : آخرین بار فرامرز در يك جلسه ادبی شرکت کرد حضور او در هیئت مدیره انجمن بین المللی قلم در دست جناب دکتر اقبال بود که پیرامون جلوگیری از فسادیکه بوسیله بعضی از روزنامه ها بعضی از متشاعران که در زبان فارسی راه یافته سخنانی گفته شد ، فرامرز که بسیار خند بود و بسختی تکلم می کرد گفت بعضی ها تصور میکنند که استقلال ایران را یعقوب لیا یا آل زیار یا دیلمی ها باز گردانند بدون اینکه بخواهیم قیام آنانرا نادیده بگیریم یا بگوئیم استقلال ایران را رودکی و فردوسی و عنصری و فرخی یا احیاء زبان فارسی برگردانند زیرا اسنادی در دست است که خلافت بغداد بواسطه فتوری که در دستگاه خلافت راه یافته بود روبروالمیرفت و اینان بطمع بدست آوردن جاه و جلال و وسعت دادن منط حکومت خویش تلاش و قیام میکردند و حتی برادر خلیفه شرحی به یعقوب نوشت که به بعد

د و حکومت را بستاند و باو هم کاری رجوع کند این فردوسی بود که با حماسه جاودانی
 یش زبان و سنت ایرانی را تجدید کرد کما اینکه کشورهای دیگری مانند مصر و سوریه
 مان و عراق که اسلا ب نیستند چون باحیای زبان و سنت خویش توجه نکردند عرب مانند
 این سخنان که از خنجره ضعیف استاد شنیده میشد همگان را بتحسین از گفتار و اندوه
 پیری و ناتوانی وی مشغول داشت . چند سال بود که روزهای دوشنبه تنی چند گرد هم
 نشستیم و دوره ای داشتیم آن روز دوشنبه بود و مثل بسیاری از اوقات میهمان آقای حسین خطیبی
 یم ، من و آقای دکتر هنر بخش شرحی به استاد نوشتیم که روز دوشنبه است و حسب الم معمول
 د با دوستان روز را بگذرانیم و مثل همیشه شمع جمع باشیدا و نوشت و شاید آخرین نوشته اش
 د و کجا؟ نوشتیم در دفتر خطیبی جواب داد حال ندارد پس از ناهار خواهد آمد ولی
 ر هم نیامد یعنی بنیاش اجازه راه رفتن نداد روز بعد بمنزلش رفتم دیدم خیلی نزار
 . او را دلداری دادم سری جنباند و گفت دوران زندگی بمنزله دیدن يك فیلم سینماست و
 آخر فیلم را دارم تماشا میکنم ، همان شب او را برای معالجه بفرا نسه بردند ولی شنیدم
 طبیب از علاجش و اما مانده و گفته بود بودنش در بیمارستان و مهمانخانه یکسان است کسانش
 را بمهمانخانه آورده بود و استاد دریافته بود که هر که آمد گل زباغ زندگانی چید و
 ست . عاقبت بر سستی عهد جهان خندید و رفت . و شبانه از فرزندش خواسته بود که او را بی
 مل بطهران بازگردانند بطهران باز گردانند و دبیری نکشید که تن خاکی ب خاک سپرد
 از شمار دو چشم یکتن کم وز شمار خرد هزاران بیش

یه از صفحه ۷۷

باشد که پس از ترتیب دادن کتابخانه رفع این نواقص را خواهیم نمود.

38- Experiments in Psychics 1937.

۳۹- نیروی جسمانی و نیروی روحی- بزبان آلمانی- (آنیمیسموس و اسپیریتموسوس)

لیف آل آکسا کو .

39- Animismus und spiritismus .

۴۰- (در فیزیکالیشه مدیومیسوس) اعمال مدیوم از نظر فیزیکی . همین عمل بتدریج
 نجر بعمل روحی میشود . مؤلف این کتاب آلمانی را نیز فراموش نمودهام ولی روحیون
 اید آنرا بخوانند تا آن را بمعرض قیاس قرار دهند و بعداً به دقت معرفی خواهد شد .

40- Der Physikalische mediumismus 1925.